

دانشنامه فلسفه استنفورد (۱۰)

معرفت شناسی

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Truth/Michael Glanzberg, Jan 22, 2013

Introspection/Eric Schwitzgebel, Apr 24, 2014

Intuition/Joel Pust, Dec 4, 2012

Bodily Awareness/Frédérique de Vignemont, Aug 9, 2011

Evidence/Thomas Kelly, Jul 28, 2014

Social Epistemology/Alvin Goldman, Aug 18, 2006

Kant's Account of Reason/Garrath Williams, Mar 18, 2014

The Stanford Encyclopedia of Philosophy

این مجموعه باکسب اجازه از گردانندگان دانشنامه
فلسفه استنفورد (SEP) منتشر می‌شود.

عنوان و نام پدیدآور: معرفت‌شناسی / نویسندگان مایکل گلنزبرگ... [و دیگران]; مترجمان مهدی محمدی... [و دیگران].

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۴۹۵ ص.

فروست: دانشنامه فلسفه استنفورد؛ ۱۰/ سرپرست و ویراستار مجموعه مسعود علیا.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۱۸-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه مقاله‌ای با عنوان «Truth» از کتاب «The Stanford Encyclopedia of Philosophy» است.

یادداشت: نویسندگان مایکل گلنزبرگ، اریک شوئیتکسیل، جوئل پاست...

یادداشت: مترجمان مهدی محمدی، یاسر پوراسماعیل، مریم خدادادی، امیرحسین خداپرست، مهدی رعنائی، داود میرزایی.

موضوع: شناخت (فلسفه) - مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: Knowledge, Theory of -- Addresses, Essays, Lectures

موضوع: حقیقت - مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: Truth -- Addresses, Essays, Lectures

شناسه افزوده: گلنزبرگ، مایکل

شناسه افزوده: Glanzberg, Michael

شناسه افزوده: محمدی، مهدی، ۱۳۶۵ اردیبهشت -، مترجم

شناسه افزوده: علیا، مسعود، ۱۳۵۴ -، ویراستار

رده‌بندی کنگره: BD ۱۶۸

رده‌بندی دیویی: ۱۲۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۳۵۰۰۹۴

دانشنامه فلسفه استنفورد (۱۰)

معرفت شناسی

سرپرست و ویراستار مجموعه:
مسعود علیا

نویسندگان:

مایکل گلنزبرگ، اریک شوئیتسگیل، جوئل پاست،
فردریک دو وینیمون، تامس کلی، آلوین گلدمن، گرت ویلیامز

مترجمان:

مهدی محمدی، یاسر پوراسماعیل، مریم خدادادی،
امیرحسین خداپرست، مهدی رعنائی، داود میرزایی





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

دانشنامه فلسفه استنفورد (۱۰)

سرپرست و ویراستار مجموعه:

مسعود علیا

معرفت‌شناسی

نویسندگان: مایکل گلنزبرگ، اریک شوئیتسگیل، جوئل پاست،

فردریک دو وینیمون، تامس کلی، آلوین گلدمن، گرت ویلیامز

مترجمان: مهدی محمدی، یاسر پوراسماعیل، مریم خدادادی،

امیرحسین خداپرست، مهدی رعنائی، داود میرزایی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

زمستان ۱۴۰۲

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۴ - ۰۵۱۸ - ۴

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0518 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

صدق

مایکل گلنزبرگ / مهدی محمدی

۱۱[درآمد]
۱۳۱. نظریه‌های نوکلاسیک صدق
۲۷۲. نظریه صدق تارسکی
۳۳۳. نگاهی دوباره به مطابقت
۴۱۴. واقع باوری و ضدواقع باوری
۴۹۵. فروکاست باوری
۵۳۶. صدق و زبان
۶۵سپاسگزاری
۶۷کتابنامه

درون نگری

اریک شوئیتسگیل / یاسر پوراسماعیل

۷۵[درآمد]
۷۷۱. خصوصیات کلی درون نگری
۲. تبیین‌های درون نگرانه در مقابل تبیین‌های غیردرون نگرانه از
۸۵معرفت به خود

- ۱۱۵ ۳. نقش درون‌نگری در روان‌شناسی علمی
- ۱۲۵ ۴. دقت درون‌نگری
- ۱۵۱ کتابنامه

شهود

جوئل پاست / یاسر پوراسماعیل

- ۱۶۷ [درآمد]
- ۱۶۹ ۱. ماهیت شهود
- ۱۸۱ ۲. نقش معرفت‌شناختی شهودها
- ۱۸۹ ۳. چالش‌ها و دفاع‌ها
- ۲۰۹ ۴. فلسفه تجربی و شهودها
- ۲۱۷ ۵. پژوهش بیشتر
- ۲۱۹ پیوست: ساختار منطقی روش نمونه‌ها
- ۲۲۵ سپاسگزاری
- ۲۲۷ کتابنامه

بدن‌آگاهی

فردریک دو وینیمون / مریم خدادادی

- ۲۳۵ [درآمد]
- ۲۳۷ ۱. توصیف بدن‌آگاهی
- ۲۴۷ ۲. نظریه‌های بدن‌آگاهی
- ۲۵۹ ۳. بدن‌آگاهی و ادراک حسی
- ۲۶۵ ۴. مکانمندی بدن‌آگاهی
- ۲۷۳ ۵. حس مالکیت بدن
- ۲۸۱ ۶. معرفت‌شناسی بدن‌آگاهی
- ۲۸۷ ۷. نقش کارکردی بدن‌آگاهی
- ۲۹۱ ۸. نتیجه‌گیری
- ۲۹۳ کتابنامه

شواهد

تامس کیلی / امیرحسین خداپرست

- [درآمد] ۳۰۵
۱. شواهد در مقام اموری که باور را موجه می‌کنند ۳۰۹
۲. متفکران معقول به شواهدشان توجه می‌کنند ۳۱۷
۳. شواهد در مقام راهنمای صدق: شواهد در مقام نشان، نشانه
یا علامت ۳۲۹
۴. عینیت، همگانی بودن و بین‌الذهانی بودن: شواهد در مقام
داور بی طرف ۳۴۱
- یادداشت‌ها ۳۵۷
- سپاسگزاری ۳۶۳
- کتابنامه ۳۶۵

معرفت‌شناسی اجتماعی

آلین گلدمن / مهدی رعنائی

- [درآمد] ۳۷۳
۱. تاریخ معرفت‌شناسی اجتماعی ۳۷۵
۲. رویکردهای کلاسیک ۳۸۱
۳. رویکردهای ضدکلاسیک ۳۸۹
۴. دریافت‌های گوناگون از امر اجتماعی ۳۹۵
۵. مسائل نظری معرفت‌شناسی اجتماعی ۴۰۳
۶. مسائل مربوط به طراحی نهادی در معرفت‌شناسی اجتماعی ۴۱۳
۷. نتیجه ۴۱۹
- کتابنامه ۴۲۱

عقل به روایت کانت
گرت ویلیامز / داود میرزایی

۴۲۷ [درآمد]
۴۲۹ ۱. عقل نظری: نقش شناختی عقل و محدودیت‌های آن
۴۴۵ ۲. عقل عملی: اخلاق و تقدم عقل عملی محض
۴۵۹ ۳. اتحاد عقل عملی و عقل نظری
۴۶۹ ۴. ملاحظات پایانی
۴۷۳ یادداشت‌ها
۴۷۷ سپاسگزاری
۴۷۹ کتابنامه
۴۸۵ نمایه

صدق

مایکل گلنزبرگ

ترجمه مهدی محمدی

[درآمد]

صدق یکی از موضوعات اساسی و پر دامنه‌تر فلسفه است، و خود به تنهایی موضوع بحث‌های هزاران ساله بوده است. به علاوه، مسائل گوناگون و فراوانی در فلسفه یا به دلیل وابستگی‌شان به آرای بی‌مربوط به صدق، یا به این دلیل که متضمن آرای درباره صدق هستند با این موضوع ارتباط می‌یابند.

هیچ راه منسجمی برای بررسی همه آنچه می‌توان درباره صدق گفت وجود ندارد. به جای آن، این جستار بر درونمایه‌های اصلی پژوهش در باب صدق در نوشته‌های فلسفی معاصر متمرکز خواهد شد، و تلاش خواهد کرد تا هم نگاهی بیندازد به مسائل و نظریه‌های عمده‌ای که امروز مورد توجه و علاقه هستند، و هم پیوندشان با یکدیگر را بنمایاند. در تعدادی از مدخل‌های دیگر، کاوش‌های عمیق‌تری درباره بسیاری از این موضوعات صورت گرفته است. عموماً بحث درباره استدلال‌های اصلی به آن مدخل‌ها واگذار شده است. هدف این جستار صرفاً به دست دادن نمایی از نظریه‌های شایع است. بسیاری از مقاله‌هایی را که در این جستار از آن‌ها نام برده شده است می‌توان در جُنگ‌هایی یافت که به دست بلکبرن و سیمونز (Blackburn & Simmons 1999) و لینچ (Lynch 2001b) گردآوری شده‌اند. همچنین، تعدادی پژوهش در قالب کتاب در باب موضوعاتی که در این جا مورد بحث قرار گرفته‌اند وجود دارد، از جمله Burgess & Burgess 2011، Kirkham 1992 و Künne 2003.

بیان مسئله صدق از جهتی ساده است: صدق‌ها [یا حقایق] چه هستند و چه چیزی (اگر باشد) آن‌ها را صادق می‌کند. ولی این بیان ساده بخش بزرگی از مناقشه را پنهان می‌کند. این که آیا اصلاً چیزی به نام مسئله متافیزیکی صدق وجود دارد یا

نه، و اگر وجود دارد، چه نوع نظریه‌ای می‌تواند به آن بپردازد، جملگی از مسائل دیرپا در نظریهٔ صدق‌اند. [در این جستار] چند راه جداگانه برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها را از نظر می‌گذرانیم.

نظریه‌های نوکلاسیک صدق

سرچشمه بخش زیادی از نوشته‌های معاصر در زمینه صدق برخی آرای است که در اوایل سده بیستم اهمیت داشتند. در آن زمان چندین دیدگاه درباره صدق مورد بحث بود که در میان آن‌ها مهم‌ترین دیدگاه‌ها برای نوشته‌های معاصر عبارت بودند از نظریه مطابقت،^۱ نظریه همسازی^۲ [یا انسجام] و نظریه عمل‌باورانه^۳ در باب صدق.

همه این نظریه‌ها در پی دادن پاسخی سراسر به پرسش چیستی‌اند: صدق چیست؟ آن‌ها این پرسش را همان‌طور که هست می‌پذیرند: صدق‌هایی وجود دارند، و پرسشی که باید به آن پاسخ داد پرسش از چیستی آن‌هاست. در مقام بیان پاسخ، هر نظریه‌ای مفهوم صدق را در دل شناخت‌شناسی یا متافیزیکی فراگیرتر می‌نشانند. تبیین چیستی صدق تبدیل می‌شود به موردی از کاربرد نظامی متافیزیکی، و صدق در این مسیر وارث پیش‌انگاره‌های متافیزیکی سترگی می‌گردد.

هدف این بخش توصیف آرای نظریه مطابقت، نظریه همسازی و نظریه عمل‌باورانه است که محرک و دستمایه مباحثه امروزند. در پاره‌ای موارد، صورت متعارف این نظریه‌ها متفاوت با دیدگاه‌هایی است که در اوایل سده بیستم عملاً مورد دفاع بودند. از این رو، آن‌ها را «نظریه‌های نوکلاسیک» می‌نامیم. هر جا مناسب باشد، مکتبی می‌کنیم تا نشان دهیم چگونه نظریه‌های نوکلاسیک از ریشه‌های «کلاسیک»شان در اوایل سده بیستم سر برآورده‌اند.

1. correspondance 2. coherence 3. pragmatist

۱.۱. نظریهٔ مطابقت

از میان نظریه‌های نوکلاسیک، احتمالاً مهم‌ترین نظریه برای نوشته‌های معاصر نظریهٔ مطابقت است. آرای که شباهت چشمگیری به نظریهٔ مطابقت دارند بی‌گمان دارای عمر درازی هستند، و می‌توان آن‌ها را نزد ارسطو یا آکویناس یافت. اگر به اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم، یعنی آغاز روایت ما از ماجرای نظریه‌های نوکلاسیک صدق، نگاهی بیندازیم، پیداست که آرای مربوط به مطابقت در کانون بحث‌های زمانه بود. اما، علی‌رغم اهمیتشان، فوق‌العاده دشوار است که در اوایل سدهٔ بیستم ارجاع دقیقی به دیدگاه نوکلاسیک متعارف بیابیم. افزون بر این، نحوه‌ای که نظریهٔ مطابقت عملاً پدیدار شد چند مرجع ارزشمند برای مباحثهٔ معاصر فراهم می‌آورد. به این دلایل، پیش از رفتن به سراغ شکل نوکلاسیک معاصر نظریهٔ مطابقت، سرچشمه‌های آن را در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم، به شکلی مبسوط‌تر از دیگر دیدگاه‌های نوکلاسیک، بررسی می‌کنیم.

۱.۱.۱. سرچشمه‌های نظریهٔ مطابقت

ایدهٔ اساسی نظریهٔ مطابقت این است که باورها و گفته‌های ما هنگامی صادق‌اند که با نحوهٔ واقعی وجود چیزها — با امور واقع^۱ — مطابق باشند. این ایده را می‌توان به شکل‌های گوناگون در سراسر تاریخ فلسفه دید. تاریخ مدرن آن با شروع فلسفهٔ تحلیلی در ابتدای سدهٔ بیستم، به‌ویژه در آثار ج. ا. مور و برتراند راسل، آغاز می‌شود.

بگذارید رشتهٔ این ماجرا را در سال‌های بین ۱۸۹۸ و حدود ۱۹۱۰ دنبال کنیم. مشخصهٔ این سال‌ها مخالفت مور و راسل با ایده‌باوری^۲ است. اما در این برهه، آن‌ها از نظریهٔ مطابقت در باب صدق دفاع نمی‌کنند. در واقع، مور (Moore 1899) نظریهٔ مطابقت را یکی از سرچشمه‌های ایده‌باوری می‌داند، و آن را به این اعتبار رد می‌کند. راسل نیز از این لحاظ پیرو مور است. (برای مطالعهٔ بحثی دربارهٔ نقد اولیهٔ مور بر ایده‌باوری، که در آن نظریهٔ مطابقت در باب صدق را رد می‌کند،

بنگرید به Baldwin 1991. در Hylton 1990 بحث مبسوطی دربارهٔ راسل در بافتار ایده‌باوری انگلیسی آمده است.)

در این دوره، مور و راسل به روایتی از نظریهٔ این‌همانی در باب صدق^۱ باور دارند. این دو دربارهٔ این نظریه نسبتاً کم سخن گفته‌اند، اما مختصری از آن در Moore 1899, 1902 و Russell 1904 آمده است. بنا بر نظریهٔ این‌همانی، هر گزارهٔ صادق این‌همان با یک امر واقع است. این نظریه، در دست مور و راسل، مشخصاً از گزاره‌ها آغاز می‌شود – که متعلق باورها و دیگر گرایش‌های گزاره‌ای^۲ به شمار می‌روند. گزاره‌ها چیزهایی هستند که مورد باور واقع می‌شوند، و محتوای باورها را به دست می‌دهند. همچنین، بر اساس این نظریه، گزاره‌ها حامل‌های اصلی صدق هستند. وقتی گزاره‌ای صادق است، با امری واقع این‌همان است، و باور به آن گزاره درست است. (مکداول (McDowell 1994)، و سپس هورنزی (Hornsby 2001) به شکلی مبسوط‌تر، در خصوص آرای مرتبط در باب نظریهٔ این‌همانی و ایده‌باوری بحث کرده‌اند.)

نظریهٔ این‌همانی مورد دفاع مور و راسل، صدق را یکی از خاصه‌های گزاره‌ها به حساب می‌آورد. به‌علاوه، چنان‌که برای خوانندگان مور آشناست، خاصهٔ صدق خاصه‌ای بسیط و تحلیل‌ناپذیر است. امور واقع صرفاً همان گزاره‌های صادق تلقی می‌شوند. گزاره‌های صادقی وجود دارند و گزاره‌های کاذبی، و امور واقع فقط گزاره‌های صادق‌اند. پس، هیچ «تفاوتی بین صدق و واقعیتی که قرار است با آن مطابق باشد» وجود ندارد (Moore 1902, 21). (برای بحث بیشتر دربارهٔ نظریهٔ این‌همانی در باب صدق بنگرید به Baldwin 1991, Candlish 1999, Cartwright 1987, Dodd 2000 و مدخل نظریهٔ این‌همانی در باب صدق.)

در حدود سال ۱۹۱۰ مور و راسل نظریهٔ این‌همانی در باب صدق را به نفع نوعی نظریهٔ مطابقت کنار زدند (همان‌طور که می‌توان در Moore 1953، حاوی درسگفتارهای او بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱، و Russell 1910b دید). این کار از آن رو بود که آن‌ها وجود گزاره‌ها را منکر شدند. چرا؟ یک دلیل آن‌که ایشان در

این‌که چیزی به نام گزاره کاذب ممکن باشد شک کردند، و سپس نتیجه گرفتند که اصلاً چیزی به نام گزاره وجود ندارد.

چرا گزاره‌های کاذب برای مور و راسل مسئله‌آفرین شدند؟ دادن پاسخ کامل به این پرسش کاری تخصصی است که ما را از مسیرمان بسیار دور خواهد کرد (مور خود تأسف می‌خورد که نتوانسته «ایراد را به نحوی روشن و قانع‌کننده بیان کند» (Moore 1953, 263)، اما برای کندوکاوی دقیق و روشن در باب استدلال‌های مربوط به آن [بنگرید به Cartwright 1987 و David 2001]). ولی قطع نظر از جزئیات، این همان دانستن امور واقع با گزاره‌های صادق آن‌ها را در وضعیتی قرار داده بود که نمی‌توانستند دریابند گزاره‌ای کاذب چه چیزی می‌تواند باشد غیر از آنچه صرفاً شبیه یک امر واقع است ولو کاذب. اگر چنین چیزهایی وجود داشته باشند، چیزهایی شبیه به امر واقع در جهان خواهیم داشت، که مور و راسل اکنون آن‌ها را برای صادق به شمار آمدن گزاره‌های کاذب کافی می‌انگاشتند. بنابراین، چنین چیزهایی نمی‌توانند وجود داشته باشند و، در نتیجه، گزاره کاذبی وجود ندارد. چنان‌که راسل (Russell 1956, 223) بعدها می‌گوید، به نظر می‌آید که گزاره‌ها در بهترین حالت «چیزهای گنگ مرموزی» هستند علاوه بر امور واقع.

همان‌طور که کارترایت (Cartwright 1987) یادآوری می‌کند، خوب است که این استدلال را در پرتو آرای کمی پیش‌تر راسل درباره گزاره‌ها در نظر آوریم. از باب نمونه، همان‌طور که در Russell 1903 به روشنی می‌توان دید، او گزاره‌ها را دارای مؤلفه‌هایی می‌داند، اما آن‌ها صرفاً مجموعه‌هایی از مؤلفه‌ها نیستند، بلکه «وحدتی»^۱ هستند که مؤلفه‌ها را در کنار هم می‌نشانند. (این‌جاست که به «مسئله وحدت گزاره» برمی‌خوریم). ممکن است بپرسیم «وحدت» گزاره خسرو آواز می‌خواند - با مؤلفه‌های خسرو و آواز خواندن - جز این‌که خسرو حامل خاصه آواز خواندن است چیست؟ اگر وحدت همین باشد، به نظر می‌رسد چیزی جز این امر واقع که خسرو آواز می‌خواند در دست نداریم. اما در این صورت نمی‌شود بدون داشتن امور واقع کاذب، گزاره‌های کاذب راستین داشت.

همچنان که باز کارترایت یادآوری می‌کند، دلیلی وجود دارد که در استحکام این نوع استدلال شک کنیم. اما بگذارید ارزیابی استدلال‌ها را رها کنیم و به ادامه ماجرا بپردازیم. با کنار نهادن گزاره‌ها نوعی نظریهٔ مطابقت سر برمی‌آورد. [در این جا] حامل‌های اصلی صدق دیگر گزاره‌ها نیستند، بلکه خود باورها هستند. به اختصار:

باور صادق است اگر و تنها اگر مطابق با امری واقع باشد.

مور (Moore 1953) و راسل (Russell 1910b, 1912) نظریاتی شبیه به این دارند. بی‌شک برای فهم چنین نظریه‌ای باید رابطهٔ اساسی مطابقت و همچنین مفهوم امر واقعی را که باور با آن مطابقت دارد بفهمیم. اکنون به سراغ این مسائل می‌رویم. برای این کار، تاریخ را کنار می‌گذاریم، و بازساخت جدیدتری از نظریهٔ مطابقت را فرمایش می‌نهم.

۲.۱.۱. نظریهٔ مطابقت نوکلاسیک

نظریهٔ مطابقت در باب صدق، در بنیاد خویش رأیی هستی‌شناسانه است: باور صادق است اگر موجودی متناسب – این یا آن امر واقع – وجود داشته باشد که باور با آن مطابقت کند. اگر چنین موجودی وجود نداشته باشد، باور کاذب است. در نظریهٔ نوکلاسیک مطابقت، امور واقع، خودشان موجودند. غالباً امور واقع را، دست‌کم، متشکل از جزئی‌ها و خاصه‌ها و نسبت‌ها یا کلی‌ها به شمار می‌آورند. بنابراین، نظریهٔ نوکلاسیک مطابقت تنها در بستر متافیزیکی که در بردارندهٔ چنین امور واقعی باشد معنا دار است. پس، تصادفی نیست که وقتی مور و راسل از نظریهٔ این‌همانی در باب صدق رویگردان می‌شوند، متافیزیک امور واقع نقش بسیار پررنگ‌تری در دیدگاه‌هایشان پیدا می‌کند. این نکته احتمالاً نزد راسل متأخر (Russell 1956, 182)، که وجود امور واقع را «نخستین حقیقت بدیهی» می‌داند، از همه وقت آشکارتر می‌شود. (آرای ویتگنشتاین در رساله^۱ (Wittgenstein 1922)) تأثیر شدیدی بر راسل این دوره نهادند، و واقعاً هم رساله همچنان یکی از منابع مهم

نظریه نوکلاسیک مطابقت است. برای مطالعه بحث‌های مبسوط جدیدتر در باب امور واقع بنگرید به (Armstrong 1997 و Neale 2001).

از باب نمونه، این باور را در نظر بگیرید که خسرو آواز می‌خواند. فرض کنیم این باور صادق باشد. صدق آن، بر اساس نظریه مطابقت، به چیست؟ به این است که امر واقعی در جهان باشد متشکل از فرد خسرو و خاصه آواز خواندن. بگذارید این [امر واقع] را با نشانه <خسرو، آواز خواندن> بیان کنیم. این حقیقت وجود دارد. در مقابل، (فرض می‌کنیم که) جهان امر واقع <خسرو، رقصیدن> را در خود ندارد. این باور که خسرو آواز می‌خواند در نسبت مطابقت با امر واقع <خسرو، آواز خواندن> قرار دارد و، بنابراین، صادق است.

نسبت مطابقت چیست؟ یکی از ایرادهای پابرجا به نظریه کلاسیک مطابقت این است که مشکل می‌توان تبیین کاملاً بسنده‌ای از مطابقت به دست داد. اما در مورد باوری ساده، مثل خسرو آواز می‌خواند، می‌توان دید که ساختار امر واقع <خسرو، آواز خواندن> با صورت موضوع-محمولی بندی که این باور را گزارش می‌دهد جور درمی‌آید، و چه بسا با ساختار خود باور هم جور باشد.

تا این جا، تا حد زیادی دیدگاه مورد پسند مور و راسل را گفتیم. اما شکل جدید نظریه مطابقت در پی آن است که با تمسک به گزاره‌ها تبیین کامل‌تری از مطابقت به دست دهد. در واقع، عموماً نظریه مطابقت در باب صدق را بر پایه مفهوم گزاره ساختارمند^۱ بنا می‌کنند. بار دیگر گزاره‌ها محتوای باورها و احکام تلقی می‌شوند، و ساختاری دارند که دست‌کم اجمالاً مطابق با ساختار جمله‌هاست. دست‌کم، در مورد باورهای ساده‌ای مثل خسرو آواز می‌خواند، گزاره و جمله دارای ساختار موضوع-محمولی یکسانی هستند. (هواداران گزاره‌های ساختارمند، مانند کپلن (Kaplan 1989)، اغلب منبع الهام خود را در راسل (Russell 1903) می‌جویند، و دلایل راسل برای رد آن‌ها را پذیرفتنی نمی‌یابند.)

اکنون که امور واقع و گزاره‌های ساختارمند را در اختیار داریم، می‌توان کوشید تا تبیینی از نسبت مطابقت به دست داد. مطابقت هنگامی میان یک گزاره و یک

امر واقع برقرار می‌شود که آن گزاره و آن امر واقع دارای ساختار یکسان و مؤلفه‌های یکسان در هر جایگاه ساختاری باشند. وقتی این‌ها مطابق باشند، گزاره و امر واقع بازتاب‌دهندهٔ یکدیگر خواهند بود. در مثال ساده‌مان خواهیم داشت:

گزاره: خسرو آواز می‌خواند

↓ ↓

امر واقع: <خسرو، آواز خواندن >

گزاره‌ها، گرچه ساختاری مشابه امور واقع دارند، می‌توانند صادق یا کاذب باشند. در موارد کاذب، مانند گزارهٔ خسرو می‌رقصد، هیچ امر واقعی در پایین نمودار مطابقت نخواهیم یافت. صادق یا کاذب بودن باورها منوط به صادق یا کاذب بودن گزاره‌هایی است که باور داریم.

چارچوب کلی این دیدگاه را در مورد گزاره‌های ساده مانند خسرو آواز می‌خواند نشان دادیم. این‌که چگونه می‌توان دامنهٔ آن را به موارد پیچیده‌تر، مانند گزاره‌های کلی یا گزاره‌های سلبی، گسترش داد موضوعی نیست که در این جا به آن بپردازیم. این کار مستلزم داوری در این باب است که آیا امور واقع پیچیده، مانند امور واقع کلی یا امور واقع سلبی وجود دارند یا نه، یا آیا نسبت پیچیده‌تری از مطابقت بین گزاره‌های پیچیده و امور واقع ساده در کار است یا خیر. (مسئلهٔ وجود یا عدم چنین امور واقع پیچیده‌ای مبین گسست راسل (Russell 1956) و ویتگنشتاین (Wittgenstein 1922) از آرای پیشین مور (Moore 1953) و راسل (Russell 1912) است.)

بر اساس نظریهٔ مطابقت آن چنان که خطوط کلی‌اش را در این جا ترسیم کردیم، صدق نسبتی است بین گزاره‌ها و جهان، و این نسبت هنگامی برقرار می‌شود که در جهان امر واقعی باشد که از لحاظ ساختاری مشابه گزاره باشد. اگرچه این [دقیقاً] نظریه‌ای نیست که مور و راسل به آن قایل بودند، آمیزه‌ای است از نظریهٔ آن دو و برداشت جدیدتری از گزاره‌ها(ی ساختارمند). به همین جهت ما آن را نظریهٔ نوکلاسیک مطابقت می‌نامیم. این نظریه نمونهٔ بارز نظریهٔ مطابقت در باب صدق است.

ایده اصلی نظریه مطابقت ایده آشنایی است. شکلی از این ایده قدیمی تر است که باورهای صادق نوع درست همانندی با متعلق باور را نشان می‌دهند. برخلاف نظریه‌های تجربه‌باورانه پیشین، ادعا این نیست که ایده‌های شخص به خودی خود همانند متعلق آن ایده‌هاست، بلکه گزاره‌هایی که محتوای باورهای صادق ما را به دست می‌دهند بازتاب‌دهنده واقعیت‌اند چرا که وارد نسبت‌های مطابقت با پاره‌های درست آن می‌شوند.

در این نظریه، آنچه صدق را تبیین می‌کند شیوه‌ای است که جهان موجوداتی با ساختار مناسب را برای ما فراهم می‌آورد. بدین‌سان، سرشت صدق را متافیزیک ما، از طریق به دست دادن موجودات لازم برای ورود به نسبت مطابقت، تبیین می‌کند.

مطالب بیشتر درباره نظریه مطابقت را در David 1994 و مدخل نظریه مطابقت در باب صدق بجویید.

۲.۱. نظریه همسازی [یا انسجام]

گرچه در آغاز پردازندگان نظریه مطابقت آن را رقیبی برای نظریه این‌همانی در باب صدق می‌دیدند، اما نظریه مطابقت در تقابل با نظریه همسازی در باب صدق نیز محسوب شد.

در باب سرچشمه‌های تاریخی نظریه همسازی بسیار کمتر از آنچه درباره نظریه مطابقت آوردیم سخن خواهیم گفت. مانند نظریه مطابقت، از نظریه همسازی نیز چندین روایت در تاریخ فلسفه به چشم می‌خورد. (برای آگاهی از بحثی درباره تبار مدرن اولیه این نظریه، از باب مثال، بنگرید به Walker 1989). نظریه همسازی، همانند نظریه مطابقت، جایگاه مهمی در ریشه‌های انگلیسی فلسفه تحلیلی در اوایل سده بیستم داشت. نظریه همسازی در باب صدق به‌ویژه به ایده‌باوران انگلیسی پیوند داده شده است که مور و راسل در برابرشان واکنش نشان دادند.

بسیاری از ایده‌باوران در آن زمان واقعاً به نظریه‌های همسازی باور داشتند. از باب مثال، جوئکیم (Joachim 1906) را در نظر بگیرید. (این نظریه‌ای است که راسل (Russell 1910a) به آن حمله می‌کند). جوئکیم می‌گوید: «ماهیت

اساسی صدق آن همسازی نظام‌مندی است که ویژگی کل معنادار است» (76). در این جا وارد شرح مبسوط دیدگاه جوئکیم نخواهیم شد، چرا که بسیار فراتر از بحث صدق است و ما را به بررسی ریزه‌کاری‌های ایده‌باوری انگلیسی خواهد کشاند. اما ذکر چند نکته درباره نظریه او ما را در توجیه گفتاورد بالا یاری خواهد کرد.

شاید مهم‌ترین نکته این باشد که جوئکیم «صدق» را در شکل مفرد آن به کار می‌برد. این صرفاً یک شیوه بیان نیست، بلکه بازتابی از ایده‌باوری یگانه‌باورانه اوست. وی تأکید دارد بر این که چیزی که صادق است «کل حقیقت کامل» است (90). بی‌شک داوری‌ها یا باورهای مفرد کامل حقیقت کامل نیستند. چنین داوری‌هایی، از نظر جوئکیم، تنها تا حدی صادق‌اند. یک جنبه این آموزه نوعی کل‌باوری درباره محتواست، که می‌گوید هر باور یا داوری مفردی محتوای خود را تنها به موجب این که پاره‌ای از نوعی نظام باورهاست به دست می‌آورد. اما حتی این نظام‌ها هم تنها تا حدی صادق‌اند، یعنی تا حدی که محتوای یگانه «کل حقیقت کامل» را بیان می‌کنند. هر داوری واقعی‌ای که بکنیم تنها تا حدی صادق خواهد بود.

برای این که نظریه جوئکیم تشریح شود، باید توضیح دهیم که کل معنادار چیست. این کار را نمی‌کنیم، زیرا ما را به جانب برخی جنبه‌های دشوارتر دیدگاه او می‌کشاند – مثلاً، این که کل معنادار نوعی «فرایند خودتحقق‌بخشی»^۱ است (77). اما روشن است که جوئکیم «همسازی نظام‌مند» را قوی‌تر از سازگاری^۲ می‌داند. او بر وفق کل‌گرویش درباره محتوا، این عقیده را رد می‌کند که همسازی نسبتی میان محتواهایی است که مستقل از هم شناسایی می‌شوند، و در نتیجه، لازم می‌بیند که به «کل‌های معنادار» متوسل شود.

بهتر است مانند نظریه مطابقت، نظریه همسازی را نیز در قالبی جدیدتر بیان کنیم که از پاره‌ای مشخصات دشوار ایده‌باوری انگلیسی جدا می‌شود. می‌توان این نظریه را، همانند نظریه مطابقت، به اجمال این‌گونه بیان کرد:

باور [الف] صادق است اگر و تنها اگر بخشی از نظام همسازی از باورها باشد. برای پررنگ کردن تقابل این نظریه با نظریه نوکلاسیک مطابقت، می‌توان افزود که گزاره صادق است اگر محتوای باوری در نظام باشد یا باوری در نظام آن را لازم آورد. می‌توان، همراه با جوئکیم، فرض را بر این گذاشت که شرط همسازی قوی‌تر از سازگاری است. همراه با کل ایسده‌باوران، می‌توان فرض کرد که ویژگی‌های سوژه باورمند^۱ وارد صحنه می‌شوند.

این نظریه نه صرفاً به مثابه محک یا سنج‌ای برای صدق، بلکه به مثابه تحلیلی از چیستی صدق مطرح می‌شود. در این مقام، آشکار است که این نظریه جوئکیم نیست (یگانه‌باوری او را ندارد، و نیز جوئکیم گزاره‌ها را قبول نداشت)، بلکه تلقی معمول از همسازی در نوشته‌های معاصر است. (از باب مثال، واکر (Walker 1989) نظریه همسازی را به این شکل مطرح کرده است. همچنین، برای مطالعه دفاع اخیری از نظریه همسازی بنگرید به Young 2001). بگذارید همین را روایت نوکلاسیکمان از نظریه همسازی بگیریم. تقابل این نظریه با نظریه مطابقت در باب صدق روشن است. در این جا صدق به هیچ وجه ربطی به این ندارد که آیا در جهان متعلق [یا ابژه] مناسبی یافت می‌شود که آئینه یک گزاره باشد، بلکه مربوط به چگونگی ارتباط باورها با هم است.

نظریه همسازی در باب صدق برآمده از دو نوع انگیزه است. یک انگیزه عمدتاً شناخت‌شناسانه است. اغلب پردازندگان نظریه همسازی نوعی نظریه همسازی در باب شناخت نیز دارند - یا، به بیان دقیق‌تر، نوعی نظریه همسازی در باب توجیه. بنا بر این نظریه، موجه بودن یعنی بخشی از نظام همسازی از باورها بودن. استدلالی که در تأیید این رأی آورده می‌شود غالباً بر پایه این ادعاست که یک باور تنها با باوری دیگر می‌تواند در نسبتی توجیهی باشد و، در نتیجه، هیچ چیز جز خاصه‌های نظام‌های باور، از جمله همسازی، نمی‌تواند شرط توجیه باشد. این را اگر در کنار رأیی بگذاریم که بر اساس آن باور کاملاً موجه صادق است، استدلالی در تأیید نظریه همسازی در باب صدق حاصل می‌آید. (استدلالی شبیه این را می‌توان

در 1939 Blanshard یافت؛ بلنشارد به شکلی از نظریه همسازی معتقد است که پیوند تنگاتنگی با نظریه جوئیکم دارد.)

چه بسا برخی دیدگاه‌های شناخت‌شناسانه معاصر مراحل این استدلال را زیر سؤال ببرند. اما نظریه همسازی همچنین متافیزیک خودش را دارد. نظریه همسازی نوعاً با ایده‌باوری همراه است. همان‌طور که پیش از این گفتیم، ایده‌باوران انگلیسی مانند جوئیکم، و بعدها بلنشارد (در آمریکا) صورت‌هایی از این نظریه را پذیرفته بودند. از نگاه ایده‌باور، واپسین مرحله استدلال ناظر به توجیه کاملاً طبیعی است. به وجه عام‌تر، ایده‌باور فاصله کمی میان نظامی از باورها و جهانی که این نظام درباره آن است می‌بیند (اگر ببیند)، و بدین‌سان نظریه همسازی در باب صدق را گزینه‌ای به‌غایت طبیعی می‌داند.

می‌توان ایده‌باور بود اما به نظریه همسازی قایل نبود (از باب نمونه، بسیاری از صاحب‌نظران برادلی^۱ را قایل به روایتی از نظریه این‌همانی در باب صدق می‌دانند. بنگرید به Baldwin 1991). اما مشکل می‌توان بدون اعتقاد به شکلی از ایده‌باوری، به نظریه همسازی در باب صدق قایل بود. اگر صدق چیزی فراتر از آنچه در نظام متناسبی از باورها یافت می‌شود نباشد، پس به نظر می‌رسد باورهای ما سازنده جهان‌اند به نحوی که همان ایده‌باوری است. (واکر (Walker 1989) استدلال می‌آورد که هر نظریه‌پرداز همسازی باید ایده‌باور هم باشد، اما نه برعکس.)

نظریه نوکلاسیک مطابقت در پی مضبوط کردن این شهود است که صدق از جنس نسبت محتوا-به-جهان است. و این کار را از سراسرترین راه می‌کند، یعنی جستجوی چیزی در جهان که با گزاره‌ای صادق جفت شود. در مقابل، نظریه نوکلاسیک همسازی تأکید دارد که صدق به هیچ وجه از جنس نسبت محتوا-به-جهان نیست؛ بلکه از جنس نسبت محتوا-به-محتوا یا باور-به-باور است. نظریه همسازی نیاز به متافیزیکی دارد که جهان را به نحوی بازتاب‌دهنده این امر بنمایاند، و به نظر می‌رسد ایده‌باوری همان متافیزیک است. (یکی از

شاخه‌های دور نظریه نوکلاسیک همسازی که مستلزم ایده‌باوری نیست در قسمت ۵.۶ بررسی خواهد شد.)
 برای اطلاعات بیشتر درباره نظریه همسازی بنگرید به مدخل نظریه همسازی در باب صدق.

۳.۱. نظریه‌های عمل‌باورانه

عمل‌باوران آمریکایی چشم‌انداز متفاوتی به روی صدق گشودند. همانند نظریه‌های نوکلاسیک مطابقت و همسازی، نظریه‌های عمل‌باورانه نیز شعارهای خود را دارند. از باب نمونه، دیدگاه پرس^۱ را معمولاً چنین می‌دانند:

صدق پایان پژوهش است.

(مثلاً، بنگرید به §3.432, Hartshorne et al., 1931–58) پرس و جیمز^۲ هر دو با این شعار پیوند دارند:

باور به صدق خرسندکننده است.

بنا بر تلقی جیمز (مثلاً، در James 1907) این اصل به ما می‌گوید که صدق دارای چه ارزش عملی‌ای است. باورهای صادق تضمین شده‌اند که با تجربه متعاقب ما در تضاد نباشند. شعار پرس نیز به ما می‌گوید که باورهای صادق در پایان پژوهش مفصل پایرجا خواهند ماند. چه بسا شعار پرس بیش از همه نوعاً با دیدگاه‌های عمل‌باورانه در باب صدق پیوند داشته باشد، و، بنابراین، می‌توانیم آن را نظریه نوکلاسیک رسمی‌مان در نظر بگیریم. با این حال، به نظر نمی‌رسد نوشته‌های معاصر بر سر یک نظریه عمل‌باورانه «نوکلاسیک» معیار به توافق قاطعی رسیده باشند.

هاک (Haack 1976) در بازسازی‌اش (که ما در این‌جا اتکای بسیاری به آن کرده‌ایم) این نکته را متذکر می‌شود که دیدگاه‌های عمل‌باوران در باب صدق جایی

هم برای این ایده باز می‌کنند که صدق، تا آن‌جا که روش علمی کاوش، پاسخگوی جهانی مستقل باشد، دربردارنده نوعی مطابقت است. از باب مثال، پرس نظریه مطابقت را کاملاً رد نمی‌کند؛ بلکه اعتراضش این است که نظریه مطابقت تعریفی صرفاً «اسمی» یا «استعلایی» از صدق به دست می‌دهد (مثلاً، Hartshorne et al., 1931-58, §5.553, §5.572) که بریده از امور عملی تجربه، باور و تردید است (§5.416). (برای بحث مفصل بنگرید به Misak 2004).

این امر نمودار تفاوت مهمی بین نظریه‌های عمل‌باورانه و نظریه همسازی است که آن را از نظر گذرانندیم. با این همه، نظریه‌های عمل‌باورانه، تا آن‌جا که انتظار داشته باشیم پژوهش به نظامی همساز از باورها ختم شود، با نظریه‌های همسازی نیز قرابتی دارند. همان‌طور که هاک نیز اشاره می‌کند، جیمز از یک ایده اثبات‌باورانه^۱ مهم دفاع می‌کند: صدق آن چیزی است که اثبات‌پذیر^۲ است. به این ایده در بخش ۴ باز می‌گردیم.

بحث بیشتر در آرای جیمز و پرس را در مدخل‌های ویلیام جیمز و چارلز سندرز پرس بجوید.

نظریهٔ صدق تارسکی

نظریه‌های کلاسیک امروزه در شکل‌هایی جدید همچنان باقی‌اند. بسیاری از این نظریه‌های جدید، به‌ویژه نظریه‌های مطابقت، از آرای که تارسکی پرورد بهره می‌گیرند.

در این خصوص نباید فراموش کرد که اثر دوران‌ساز وی در زمینهٔ صدق (Tarski 1935) با دیگر آثار او در منطق ریاضی مانند Tarski 1931 تا حد بسیار زیادی از یک جنس بود، و بیش از هر اثر دیگر چارچوبی برای مبحث جدید نظریهٔ مدل – شاخه‌ای از منطق ریاضی نه متافیزیک صدق – فراهم آورد. از این لحاظ، اثر تارسکی مجموعه‌ای از ابزارهای بسیار کارآمد به دست می‌دهد که می‌توان آن‌ها را در گسترهٔ وسیعی از طرح‌های فلسفی به کار گرفت (برای اطلاع بیشتر دربارهٔ اثر تارسکی در بافتار تاریخی‌اش بنگرید به Patterson 2012). کار تارسکی متشکل از مؤلفه‌هایی است که آن‌ها را یک‌به‌یک بررسی خواهیم کرد.

۱.۲. جمله‌ها به مثابهٔ حاملان صدق

در بحث کلاسیک در باب صدق در اوایل سدهٔ بیستم، که در بخش اول به آن پرداختیم، مسئلهٔ حاملان صدق اهمیت فراوانی داشت. مثلاً، روی آوردن مور و راسل به نظریهٔ مطابقت به سبب دیدگاه آن‌ها در این باره بود که آیا گزاره‌هایی هستند که حاملان صدق باشند. بسیاری از نظریه‌هایی که مرور کردیم باورها را حاملان صدق می‌انگاشتند.

در مقابل، تارسکی و بخش عظیمی از آثار بعدی در باب صدق جمله‌ها را

حاملان اصلی صدق در نظر می‌گیرند. این البته تحول کاملاً تازه‌ای نیست: راسل (Russell 1956) نیز صدق را مربوط به جمله می‌داند (که در آن متن آن را «گزاره» می‌نامد). اما با این‌که در بخش زیادی از بحث کلاسیک مسئله حاملان اصلی صدق مسئله متافیزیکی مهم و اساسی‌ای به شمار می‌رود، تارسکی نظری کاملاً غیرمنتظره و بی‌تکلف به آن دارد. دلیل اصلی او برای این‌که جمله‌ها را حاملان صدق بینگارد سهولت است، و او صریحاً از هر گونه تعهدی نسبت به مسائل بحث‌انگیز فلسفی پیرامون دیگر گزینه‌های حاملان صدق دوری می‌کند (مثلاً، Tarski 1944). (راسل Russell 1956) پیشنهاد مشابهی دارد: جمله‌ها «برای اهداف منطق» حاملان مناسب صدق‌اند (184)، گو این‌که او همچنان مسائل متافیزیکی کلاسیک را مهم می‌شمارد.)

در قسمت ۱.۶ به مسئله حاملان اصلی صدق باز خواهیم گشت. فعلاً بهتر است صرفاً مسیر تارسکی را دنبال کنیم. اما باید تأکید کرد که در بحث فعلی، جمله‌ها جمله‌های کاملاً تفسیر شده،^۱ [یعنی] حاوی معنا، هستند. همچنین، فرض خواهیم کرد که محتوای جمله‌های مورد بحث در موقعیت‌های متفاوت کاربردشان تغییر نمی‌کند، یعنی جمله‌ها وابسته به بافتار نیستند. جمله‌های مورد نظر ما همان‌هایی هستند که کوین (Quine 1960) «جمله‌های ابدی»^۲ می‌نامد.

تارسکی در بعضی جاها (مثلاً، Tarski 1944) دیدگاه خود را «تسلقی معناشناختی از صدق» می‌نامد. کاملاً مشخص نیست که مراد تارسکی از این نام چیست، اما به قدر کافی روشن است که نظریه او صدق جمله‌ها را بر حسب مفاهیمی مانند ارجاع و اشباع^۳ تعریف می‌کند، که پیوند تنگاتنگی با توابع معناشناختی اساسی اسامی و محمول‌ها دارند (بر اساس بسیاری از رویکردها به معناشناسی).

۲.۲. قرار داد T

فرض کنید زبان ثابتی داریم به نام *Z* که جمله‌هایش کاملاً تعبیر می‌شوند. پرسش

1. *fully interpreted* 2. *eternal sentences* 3. *satisfaction*

بنیادی تارسکی این است که نظریه صدق بسنده برای ز چه خواهد بود. پاسخ وی در آن چیزی تجسم می‌یابد که قرارداد T می‌نامد:

نظریه صدق بسنده برای ز باید برای هر جمله Φ از ز متضمن این باشد:

$[\Phi]$ صادق است اگر و تنها اگر Φ .

(ما بیان تارسکی را قدری ساده کرده‌ایم.) این یک شرط بسندگی برای نظریه‌هاست نه این که خودش نظریه‌ای باشد. با فرض این که ز کاملاً تعبیر می‌شود، می‌توان فرض کرد که هر جمله Φ در واقع ارزش صدقی دارد. با توجه به این امر، قرارداد T تضمینی است بر این که محمول صدقی که نظریه به ما می‌دهد از لحاظ مصداقی صحیح باشد، یعنی تمام جمله‌های صادق ز و تنها این جمله‌ها مصداقش باشند.

قرارداد T توجه ما را معطوف می‌کند به دوشروطی‌هایی از نوع

$[\Phi]$ صادق است اگر و تنها اگر Φ ،

که معمولاً دوشروطی‌های تارسکی برای زبان ز نامیده می‌شوند.

۳.۲. تعریف بازگشتی صدق

تارسکی نه تنها شرطی برای بسندگی نظریه‌های صدق مطرح می‌کند، بلکه راه برآوردن این شرط را نیز نشان می‌دهد. یکی از بینش‌های او این است که اگر زبان ز نمایشگر ساختار درست باشد، آن‌گاه می‌توان صدق را برای ز به نحو بازگشتی^۱ تعریف کرد. مثلاً، فرض کنید ز یک زبان صوری ساده باشد حاوی دو جمله اتمی «برف سفید است» و «چمن سبز است» و ادات جمله‌ای \vee و \sim .

به‌رغم سادگی ز، این زبان حاوی بی‌شمار جمله متمایز است. اما صدق را می‌توان برای همه آن‌ها به نحو بازگشتی تعریف کرد.

۱. عبارت‌های پایه:

۱. «برف سفید است» صادق است اگر و تنها اگر برف سفید باشد.
۲. «چمن سبز است» صادق است اگر و تنها اگر چمن سبز باشد.

۲. عبارتهای بازگشتی. برای هر جمله Φ و Ψ در زبان ز:

۱. $[\Psi \vee \Phi]$ صادق است اگر و تنها اگر $[\Phi]$ صادق باشد یا $[\Psi]$ صادق باشد.

۲. $[\sim\Phi]$ صادق است اگر و تنها اگر چنین نباشد که $[\Phi]$ صادق باشد.

این نظریه قرارداد T را اشباع می‌کند.

۴.۲. ارجاع و اشباع

شاید بی‌اهمیت به نظر برسد، اما در تعریفِ محمولِ صدقِ درست‌مصدق برای زبان نامحدودی با چهار عبارت، شگرد بسیار قدرتمندی را در حدی ساده به کار بسته‌ایم.

اما شگردهای تارسکی فراتر از این می‌روند، و به جمله‌های اتمی محدود نمی‌شوند. نزد تارسکی، صدق هر جمله اتمی را می‌توان بر حسب دو مفهوم بسیار مرتبط به هم تعریف کرد: ارجاع و اشباع. زبانی به نام 'ز' را فرض کنید که درست مانند Z است با این تفاوت که به جای صرف داشتن دو جمله اتمی، 'ز' جمله‌های اتمی را به حدها و محمول‌ها خرد می‌کند. 'ز' حدهای «برف» و «چمن» (فرض کنیم این‌ها صرفاً حدهای منفرد هستند)، و محمول‌های «سفید است» و «سبز است» را در خود دارد. بنابراین، 'ز' مانند Z است، اما جمله‌های «برف سبز است» و «چمن سفید است» را نیز در خود دارد.

می‌توان صدق را برای جمله‌های اتمی 'ز' به این شکل تعریف کرد.

۱. عبارتهای پایه:

۱. «برف» ارجاع می‌دهد به برف.
۲. «چمن» ارجاع می‌دهد به چمن.